

فردیت رنگین: خویشتن، ذهن و جسم در لندنی‌های غریب اثر سم سلوون
فرزاد کله جوئی^۱

چکیده

پژوهش حاضر به بررسی مفهوم فردیت در رمان لندنی‌های غریب اثر سم سلوون می‌پردازد. برای این منظور، شخصیت‌های کلیدی این رمان که اغلب سیاه‌پوستان مهاجر هستند، از منظر خویشتن، ذهن، و جسم بررسی خواهند شد. بحث اصلی این مقاله بر ریشه‌یابی رفتار سردرگم و اغلب ناکارآمد شخصیت‌های سیاه‌پوست داستان استوار است. با در نظر گرفتن این نکته، ریشه‌های بروز تحقیر نفس و خویشتن دو تکه در سیاه‌پوستان این رمان با ترکیب مفهوم درونی‌شدن تحقیر فرانتس فانون و ماخلویای فروید به بحث گذاشته می‌شود. برای نیل به این هدف، این تحقیق بر ذهن ناهشیار مردان سیاه‌پوست تمرکز می‌کند تا علل تجربه ناموفق‌شان از زندگی در کلان‌شهر سفید لندن را آشکار سازد. با توجه به نتایج به دست آمده از این پژوهش می‌توان گفت شخصیت‌پردازی‌های سلوون کمک چندانی به اهداف استعمارستیزانه او نمی‌کند و تا حد زیادی در تضاد با ویژگی‌های بارز ضداستعماری رمان او قرار می‌گیرد.

واژگان کلیدی: فردیت، خویشتن، درونی‌شدن تحقیر، ماخلویا، سم سلوون، لندنی‌های غریب

۱. مقدمه

ساموئل سلوون^۱ (۱۹۲۳-۱۹۹۴) نویسنده اهل ترینیداد و توباگو است که بیشتر عمرش را در خارج از سرزمین مادری سپری کرد. هنوز سی سالش نشده بود که به انگلستان مهاجرت کرد و تا میان‌سالی آنجا ماند. سلوون اغلب آثار داستانی برجسته خود را در این دوره نوشت، هرچند آنجا نیز ماندگار نشد و نهایتاً بخش پایانی زندگی خود را در کانادا گذراند. ویژگی بارز آثار او، به تصویر کشیدن تجربه زندگی سیاه‌پوستان چه در سرزمین مادری و چه در غربت، و چگونگی ارتباط آنان با فرهنگ سفیدپوستان است. رمان برجسته او *لندنی‌های غریب*^۲ (۱۹۵۶) است که در دوران زندگی وی در لندن به چاپ رسید. این داستان روایتگر مهاجرت سیاه‌پوستان از جزایر هند غربی به شهر لندن انگلستان در دهه‌های میانی قرن بیستم است. آنچه در این اثر بارز است استفاده سلوون از گویش غیرمعیار موسوم به انگلیسی ترینیدادی است که ساختارهای دستوری متفاوتی نسبت به زبان انگلیسی معیار دارد. سلوون این کار را با اهدافی استعمار زدایانه انجام می‌دهد تا زبان استعمارگران و سلطه زبانی آنان را زیر سوال ببرد. اما این رمان، وجه دیگری نیز دارد که شاید در تضاد آشکار با آنچه پیش از این ذکر شد، باشد: تصویر رنگین‌پوستان در غربت، دلسرد کننده و تا حد قابل توجهی در تضاد با هدف غایی نویسنده از به کار گرفتن الگوهای زبانی ذکر شده است. غریبه‌ها در لندن کاری از پیش نمی‌برند، و در محیط ناشناخته آن مغلوب رنگ پوست خود می‌شوند. آنها به کلیشه‌های فرهنگی رایج در مورد برتری سفیدپوستان بر سیاه‌پوستان دامن می‌زنند، و این‌گونه است که در ایجاد شرایط مطلوب زندگی در لندن ناکام می‌مانند.

رمان *لندنی‌های غریب* شرح حالی کلیدی از زندگی مردمان سیاه‌پوست در دنیای سفیدها به شمار می‌آید. این رمان با به کارگیری مستمر قالب داستان در داستان، حکایت گروهی از سیاه‌پوستان را به تصویر می‌کشد که فکر و ذکرشان تبدیل دنیای تبعید گونه لندن به مکانی برای بهتر زیستن است. مهاجرانی که از جزیره‌های روستایی سرزمین مادری خود ریشه کن شده‌اند، در لندن زندگی دشواری تجربه می‌کنند. چنین تجربه‌ای نه به سبب جنگ یا فجایع طبیعی، بلکه به دلیل تک افتادگی این افراد در دنیای از هم گسسته لندن شکل می‌گیرد. هرچند تمام شخصیت‌های سیاه‌پوست این داستان

1. Samuel Selvon

2. *Lonely Londoners*

از کاراییب نمی‌آیند، حلقه اتصالی آنها را به هم زنجیر می‌کند: رنگ پوستشان. آنها به خوبی از این حقیقت آگاهند که سیاه هستند و چنین معرفتی به تعبیر فرانتس فانون^۱، نتیجه نگاه خیره سفیدپوستان است که برای آنان ماهیتی "ثابت" (Fanon 23) چون اشیا قائل شده و آنها را با نوعی "انحراف وجودی" پیوند می‌دهد (۶). به تعبیر منسفیلد، "نظریه‌های مبتنی بر فرهنگ غالباً افراد را کاملاً محصور در مجموعه‌ای از ارزش‌های از پیش تعریف شده می‌بینند که چاره‌ای جز تبعیت از آن نیست" (Mansfield 121). استوار کردن جامعه بر چنین ارزش‌هایی باعث می‌شود مردمان رنگین‌پوست، ماقبل بشری انگاشته شوند: "افراد تحت استعمار یا به راحتی تاریخ گذشته و در نوعی فردیت بدوی [...] محبوب می‌شوند و یا اصلاً به رسمیت شناخته نمی‌شوند" (Mansfield 127). از دیدگاه آنیا لومبا، قومیت‌گرایی و نژادپرستی "تمایز روانی را در انواع نژادی" پدید آورده، و "فردیت سیاه‌پوست را به کلی از بین برده است" (Hall 115). فانون بر این باور است که نوعی «پوستی‌سازی»^۲ در روان مردمان سیاه‌پوست نهادینه شده که آنها از اساس گونه‌ای کهنتر هستند و این ذهنیت همه جا با آنهاست (Fanon 4). از این رو، "سیاه‌پوست هر کجا می‌رود سیاه‌پوست باقی می‌ماند" (Fanon 133).

بخش زیادی از کتاب فانون با عنوان پوست سیاه، صورتک‌های سفید^۳ به تجربه زندگی سیاهان در دنیای سفید اختصاص یافته است، به تکافتادگی و احساس حقارت و تمایل آنان برای تقلید از سفیدپوستان و نهایتاً "تلاششان برای سفیدسازی خیالی" (Fanon 74). فانون همزمان با به کارگیری غیرمستقیم اندیشه‌های روان‌کاوانه زیگموند فروید^۴ و ژاک لکان^۵، به فلسفه هگل^۶ متوسل می‌شود تا الگوی ذهنی سیاه‌پوستان را ارائه دهد که از نظر او، در طول تاریخ توسط نگاه خیره سفیدپوستان شکل گرفته است. فانون واژه «خلق اجتماعی»^۷ را ابداع می‌کند تا ارتباط بین عقده حقارت سیاهان و دیدگاه نژادپرستانه استعمارگران که انسان را در قالب عوامل "زیست شناختی و منحصرانژادی-اقتصادی" می‌بینند، تبیین کند (Marriott 60). او همچنین به‌طور مبسوط به آسیب‌شناسی روانی گذار سیاهان از محیط بومی به دنیای سفیدها می‌پردازد که به شدت بر جسم و روح آنان سایه می‌اندازد. ایده هویت ترک‌خورده او که از روان‌کاوی فروید الهام گرفته شده،

1. Frantz Fanon

3. *Black Skin, White Masks*

5. Jacques Lacan

7. Sociogeny

2. Epidermalization

4. Sigmund Freud

6. Hegel

عبارتست از مواجهه سیاهان با دنیای سفیدها که در روایت خاص فانون از ذهن مردمان سیاه‌پوست به آن پرداخته می‌شود. دنیای سیاه‌پوستان و تمایلشان برای تغییر رنگ پوست در رمان لندن‌های غریب، توسط آنچه فانون پوستی‌سازی می‌خواند، به وضوح قابل درک است.

از آنجا که فراق از سرزمین مادری، سیاهان را از «ابژه عشقی»^۱ که همانا زادگاهشان است جدا می‌کند، آنان را با «ماخولیا»^۲ مواجه می‌سازد. به‌طور کلی، ماخولیا واکنش سوژه به فقدان ابژه عشقی است، به گونه‌ای که ابژه «از آگاهی شخص محو و پاک» می‌شود (Freud, "Mourning and Melancholia 1"). از این جهت، "از دست دادن ابژه عشقی رخدادی فاجعه بار است که ارتباط درونی سوژه و ابژه‌اش را دگرگون می‌سازد" (Roth 38). فرد ماخولیایی در تلاش برای رهایی از این حس فقدان، "دریافت خود از واقعیت" را دگرگون می‌سازد، "به گونه‌ای که با از دست دادن ابژه عشقی به هر دلیل، وابستگی به آن کماکان حفظ می‌شود" (Roth 38). بنابراین، آنچه رخ می‌دهد "نوعی پشت کردن به واقعیت.... و به همراهش نوعی چسبیدن به ابژه [از دست رفته] به میانجی‌شکلی از روان‌پیشی مبتنی بر توهمات و خوش‌خیالی" است (Freud, "Mourning and Melancholia 2"). خصوصیت بارز فرد ماخولیایی به گونه‌ای است که او باور دارد که فقدان ابژه عشقی همیشگی نیست و از این رو تمنای وصال آن را در آینده دارد. این ویژگی به‌طور خاص در شخصیت‌های داستان و به‌خصوص در مورد موزز^۳ به چشم می‌خورد که در ادامه این مقاله در باره آن بحث خواهد شد.

در پژوهش‌های مختلفی که درباره این رمان انجام شده، اغلب به جنبه‌هایی چون فرم، زبان، و روایت توجه شده است. در آثار انگشت شماری نیز که درباره شخصیت‌پردازی سلوون بحث شده، جای خالی روان‌کاوی مشخص است. این درحالیست که در تحلیل‌های مبتنی بر نظریه ضداستعماری، همواره به عناصر روانی رفتار سیاه‌پوستان توجه می‌شود. پژوهش حاضر به‌طور خاص بر مفاهیم اساسی ارائه شده توسط فانون و فریود پرداخته، تا دامنه پژوهش‌ها در مورد این رمان را به سویی دیگر ببرد و جلوه دیگری از این رمان را برای علاقمندان به آن پدیدار سازد. در این راستا، این مقاله بر آن است تا به دو پرسش مهم در مورد رمان لندن‌های غریب پاسخ دهد: ۱. چرا شخصیت‌های داستان نمی‌توانند با شرایط زندگی در میان سفیدپوستان خو گیرند؟ ۲.

1. Loved-object

2. Melancholia

3. Moses

چگونه می‌توان ناتوانی شخصیت‌های سیاه‌پوست این رمان برای زندگی در دنیای سفید را با خصوصیت‌های ضداستعماری آن در یک راستا سنجید؟ پاسخ به این دو پرسش می‌تواند غنای بیشتری به پژوهش‌های انجام شده در مورد این اثر بدهد و البته دیگر محققان را به کار در حوزه ادبیات کارائیب تشویق کند.

این پژوهش با ژرف‌خوانی^۱ رمان لندن‌های غریب، و به‌طور خاص با تمرکز بر شخصیت‌های برجسته این کتاب انجام می‌شود. نگارنده پس از بررسی آثار پیشین در مورد این رمان، با برگزیدن و ترکیب مفاهیم «درونی سازی تحقیر» فانون و «ماخولیا»ی فروید به بحث در مورد داستان پرداخته است. تأمل در رفتار و گفتار شخصیت‌ها و تطبیق آنان با مفاهیم نظری فوق، خوانشی روان‌کاوانه از رمان لندن‌های غریب فراهم ساخته است.

۲. پیشینه تحقیق

هر چند نگارش آثار ادبیات داستانی و نمایشی در زمینه زندگی سیاه‌پوستان تحت استعمار، چه در سرزمین مادری و چه در غربت، سابقه‌ای نسبتاً طولانی دارد، رشد چشمگیر این گونه کارها از نیمه دوم قرن بیستم و با پیدایش نظریه پسا استعماری در افرادی چون فرانکس فانون، ادوارد سعید^۲، هومی بابا^۳ و دیگر اندیشمندان برجسته معاصر آنها شکل گرفت. شاید بتوان گفت نقطه اشتراک این افراد، پرداختن به نوع نگاه سفیدپوستان و سیاه‌پوستان به یکدیگر و تعامل آنان به عنوان دو سوی رابطه باشد. نظریه‌های این افراد بر پایه آنچه از فلسفه هگل تا روان‌کاوی لکان «دیگری»^۴ نامیده شده، تکیه دارد که از مواجهه دو سوژه حاصل می‌شود. رمان لندن‌های غریب نیز با چنین رویکردی نگاشته شده است. به عبارت دیگر، آنچه سلوون در این داستان به تصویر می‌کشد، رویارویی فرد سیاه‌پوست با دیگری سفید و فرهنگ سفید است. در این زمینه، پژوهش‌های گوناگونی صورت گرفته که هر کدام خوانش خاص خود را از رویکردهای زبانی، روایی و فرهنگی سلوون ارائه می‌دهند.

کنت یوسونگو از شخصیت‌پردازی و روایت به کار گرفته شده در داستان لندن‌های غریب می‌گوید. او به بررسی شخصیت‌های برجسته رمان می‌پردازد و ساختار اپیزودیک داستان را بخشی از تلاش نویسنده برای نشان دادن پوچی و بیهودگی زندگی آنان در

1. Close reading
3. Homi BhaBha

2. Edward Said
4. The Other

لندن می‌داند. او در باره موزز می‌گوید: "نوعی از هم‌گسیختگی و بیهودگی در زندگی او و سایر شخصیت‌ها وجود دارد که سبب می‌شود داستان پایانی غمناک داشته باشد و قهرمان [داستان] حس بیگانگی داشته باشد" (Usongo 199). یوسونگو بر این باور است که سیاهان داستان غالباً فاقد توانایی ارتباط با محیط زندگی‌شان در لندن هستند. آنها، جز در مواردی انگشت شمار، فقط با جامعه آشنای رنگین پوست حشر و نشر می‌کنند (۱۹۹). با این وجود، به نظر نمی‌آید آنان قصد ترک لندن را داشته باشند: "شوربختانه با وجود تمامی سختی‌های موجود در لندن، آرامش این شهر قدیمی برای بیشتر آنان گیراست. برخی به خانواده نامه می‌نویسند و از دیدار از مکان‌هایی چون میدان ترافلگار^۱ می‌گویند [...] که این خود منتج به پنداشتن به اسطوره تمدن برتر و حس تحقیر فرهنگی در مهاجران می‌شود" (۱۹۹). یوسونگو درست می‌گوید که سیاهان رمان سلوون نمی‌توانند به خوبی با فرهنگ سفید لندن خو گیرند. با این وجود، صحبت از ساختار گسسته روایت، به عنوان ابزاری که به خودی خود برای نشان دادن این حقیقت اکتفا می‌کند، جای تأمل دارد.

در نوشته‌های دیگران، می‌توان به این نکته رسید که استفاده سلوون از ابزارهای خاص روایی به دلایل دیگری بوده است. به عنوان مثال، نیک بنتلی استفاده سلوون از تکنیک جریان سیال ذهن را در ایجاد زبانی که ساختارهای زبان انگلیسی را نادیده می‌گیرد تا گفتمانی خاص سیاه پوستان خلق کند، کارساز می‌داند. او می‌گوید سلوون تکنیک‌های متفاوت روایی را که اغلب از نویسندگان مدرنیست گرفته، در جهت اهداف استعمارستیزانه استفاده کرده ولی این برای موفقیت‌آمیز بودن آنچه سلوون در ذهن داشته کافی نیست (Bentley, "Black London 42"). از نظر بنتلی، سلوون "با تکیه بر تصویرگری کلیشه‌ای در مورد هویت سیاه پوستان،" گفتمانی در رمان انگلیسی می‌آفریند که "تا پیش از این سابقه نداشته" است (۴۵-۴۴). همین نکته باعث می‌شود هر آنچه او نوآوری کرده، نوعی دوگانگی و ابهام ایجاد کند: از سویی، رمان از ساختار واقع‌گرایانه فاصله گرفته و به تجربه‌گرایی روی آورده، و از سویی دیگر، شخصیت‌های کلیشه‌ای اسیر هویتی هستند که آنان را به جایی نمی‌رساند (۴۵).

بنتلی در پژوهشی دیگر، استفاده سلوون از تکنیک جریان سیال ذهن را فراتر از آنچه از آن انتظار می‌رود، ارزیابی می‌کند. از دیدگاه او، سلوون این کار را نه فقط برای نشان

1. Trafalgar Square

دادن تک افتادگی یک شخصیت در لندن، بلکه -حتی مهم تر از آن- برای "تصویرگری سیاسی از تجربه جمعی سیاه‌پوستان" انجام می‌دهد (Bentley, Form and Language 72). او ساختار اپیزودیک داستان را نیز گامی در جهت "تضارب روایت‌های جدا از هم" و البته "روایتی جمعی از تصویرگری اقلیت" می‌داند که نهایتاً به توانمندی رنگین‌پوستان می‌انجامد (۷۳). بنتلی درباره درهم ریختن ساخت‌های زبانی توسط نویسندگان کاراییب چون سلوون می‌گوید، "استفاده از چنین ساختاری [...] در بردارنده کوششی برای پیوند و گسست با زبان مرکز است که نهایتاً نشانگر تعارض با فرهنگ و ایدئولوژی آن فرهنگ مرکزی است" (۷۸). بنتلی همچنین بر این باور است که گونه زبانی برساخته توسط سلوون، اساس اصالت زبانی و انگلیسی معیار را زیر سوال می‌برد و نوعی اصالت جایگزین طلب می‌کند (۸۰).

کریستین کلی نگاهی مثبت به گردش شخصیت‌های رمان در نقاط مختلف لندن دارد. او بر این عقیده است که پویایی سیاهان داستان فرصتی برای دگرگونی در شرایط زندگی آنان فراهم می‌کند. از نظر کلی، لندن "پهنه‌ای برای کنش و برهم کنش، و نیز نوعی پویایی سیار و زمینی بر فضای شبکه‌ای" به وجود می‌آورد (Kelly 68). از این رو، می‌توان گفت: "در حرکت بودن مهاجران تبدیل به ابتکاری برای خلق تصویر ذهنی از خودشان در این فضای کلان‌شهری می‌شود که اغلب توسط جهت نماها و مهارهای جغرافیایی حرکت را ناممکن می‌سازد" (۸۶). کلی تا حد زیادی احساس غربت و بیگانگی موزز و دوستانش را نادیده می‌گیرد، و ادعا می‌کند که حکایت سرگردانی آنان "لایه‌های اضافه و شاید اغلب ناشناخته‌ای به شهر می‌دهد تا لندن را نه محدوده‌ای ساکن برای تبدیل مهاجران به بیننده‌ای منفعل، بلکه به فضایی پویا و متغیر برای دگرگون شدن" کند (۸۶). کلی نهایتاً سلوون را نویسنده‌ای می‌داند که "ادراک مکانی را نه سلسه مراتبی و ثابت، بلکه به گونه‌ای دیگر و با تکیه بر مسیرهای زمینی و البته سیار برای شخصیت‌ها تعریف کرده و ارتباطات پویا و لمسی آنها با فضای کلان شهری بریتانیا را پرورش می‌دهد" (۸۷).

از دید ربکا دایر، تکاپوی جهت یابی در رمان لندن‌های غریب نتایجی در تضاد با هم دارد. رمان از سویی در ایجاد گفتمانی نو با وجوه سیاسی مشخص موفق عمل می‌کند و از سویی دیگر، لندن آن‌گونه که سلوون تصویر کرده چندان برای شخصیت‌های داستان آرامش بخش نیست:

حرکت شخصیت‌های مهاجر در شهر و استفاده آنان از اسامی مکان‌ها و فضاهای عمومی نقشی اساسی در خلق نوعی جامعه مهاجری در لندن در سال‌های پس از جنگ داشته است. لندن ۱۹۵۰، آن‌گونه که سلوون ترسیم کرده، مکانی دربردارنده تناقض‌ها و تفاوت‌های آشکار است و واکنش‌های گوناگون شخصیت‌های مهاجر به شهر نشانگر قابلیت لندن هم در ایجاد جذب و هم احساس تحقیر ساکنان جدید است. زندگی روزمره شخصیت‌های مهاجر، خطوط سیر آنان، نشست‌هایشان در اتاق‌های کوچک اجاره‌ای، و نیز دست بردنشان در زبان انگلیسی معیار، کنش‌هایی سیاسی هستند [...] هر چند در کاستن از مصائب زندگی مهاجران واقعی در لندن کافی نیستند. (Dyer 112-13)

با تکیه بر آنچه در این بخش ذکر شد، می‌توان گفت توانایی سلوون در ایجاد گونه‌ای متفاوت از زبان انگلیسی معیار و نیز استفاده از تکنیک‌های روایی متنوع با اهداف خاص ضداستعماری نکات کلیدی رمان اوست، ولی شخصیت‌پردازی‌های او کمک‌چندانی به این نکات مثبت کار او نمی‌کنند. در ادامه پژوهش حاضر، بر این نکته تاکید می‌شود که آنچه در شخصیت‌های سیاه‌پوست دیده می‌شود، کمک‌چندانی به اهداف استعمارستیزانه سلوون نمی‌کند، و شاید آنچه او انجام داده را کم اثر کند.

۳. روش تحقیق و رویکرد نظری

پژوهش حاضر با ژرف‌خوانی رمان لندنی‌های غریب و ترکیب مفهوم پوستی‌سازی فانون و ماخلویای فروید شکل گرفته است. نویسنده این مقاله پس از مطالعه کتاب پوست سیاه، صورتک‌های سفید فانون، این نکته را دریافت که فانون برای پی بردن به ریشه‌ی تحقیر سیاهان به علم روان‌کاوی فروید متوسل شده و به خصوص از مفهوم عقده حقارت استفاده کرده است. با این وجود، در جریان مطالعه کتاب لندنی‌های غریب، پژوهش‌جمله دیگری گرفت. آنچه فروید ابژه عشقی می‌خواند، در توجیه رفتار شخصیت‌های این رمان بیشتر به کار می‌آید. به عبارت دیگر، جدا شدن سیاه‌پوستان داستان از سرزمین مادری تاثیر عمیقی بر تجربه آنان از دنیای سفیدها می‌گذارد، به‌گونه‌ای که رفتار بیشتر آنان به آنچه فروید ماخلویا می‌خواند شبیه می‌شود. توهم ماخلویایی افراد کلیدی این داستان که ناشی از جدایی از سرزمین مادریست، با احساس حقارت ترکیب شده و رفتاری متفاوت را سبب می‌شود. نگارنده با تطبیق رفتار شخصیت‌ها با نظریه‌های فروید و فانون به تحلیل آنان پرداخت و غالب شخصیت‌ها را منفعل و در تضاد با سایر ویژگی‌های

استعمارستیزانه‌ی سم سلوون یافت.

در کتاب پوست سیاه، صورتک‌های سفید، قانون رابطه بین سفیدپوستان، به عنوان استعمارگر، و سیاه پوستان، به عنوان استعمارشده، را بررسی می‌کند و با ترکیب فلسفه روان‌کاوی به بیان ریشه‌های رابطه نابرابر بین این دو گروه می‌پردازد. قانون بر این باور است که سیاه‌پوست بودن یک فرد بیش از آنچه برای خود او تعیین کننده باشد برای فرد سفیدپوست مهم است، و تنها در رابطه با سیاه‌پوست است که موجودیت سفید پوست آشکار می‌شود (Fanon 82). اتفاقی که در این مواجهه می‌افتد، تقابل دوگانه تحقیرنفس سیاهان و خودبرتری‌بینی سفیدهاست. بنابراین، در هر مواجهه بین نژاد سیاه و سفید لزوماً گونه‌ای از خودآگاهی پدید می‌آید که «دیگری» اساس آن است. قانون بر این عقیده است که "آنچه نفس سیاه خوانده می‌شود برساخته‌ی سفیدپوست‌هاست" (۶). قانون بر این باور است که برای سیاهان امکان بروز هویتشان وجود ندارد چون "ضمیر سیاه غلظت مطلق انگاشته می‌شود، یکدست مملو از خودش" (۱۰۳). از این جهت، یک سیاه‌پوست از احساس حقارت تا سرحد "نیستی" پیش می‌رود، به‌گونه‌ای که دیگر خویشتنی ندارد (۱۰۶).

یکی از واژگان کلیدی قانون، پوستی‌سازی تحقیر است. او حقارت سیاه‌پوستان را در اثر "نهادینه شدن" یا "پوستی‌سازی" تحقیر می‌داند (Fanon 4). در مقدمه کتاب پوست سیاه، صورتک‌های سفید، ضیاء الدین سردار در توصیف این اصلاح چنین می‌گوید: "فرد سیاه‌پوست در مواجهه با دنیای سفیدها نوعی حساس شدگی تجربه می‌کند. نفس او فرو می‌پاشد. عزت نفسش از دست می‌رود. او دیگر فردی خودانگیخته به‌شمار نمی‌رود. هم وغمش می‌شود الگو گرفتن از فرد سفید پوست تا همه چیزش چون او شود به این امید که نهایتاً به عنوان یک فرد پذیرفته شود". (xiii) چنین تجربه‌ای به دوتکه شدن درک از خود در سوژه سیاه می‌شود. سیاهانی که از سرزمین مادری جدا شده‌اند و به سرزمین سفیدپوستان آمده‌اند، نوعی حس حقارت و خود کم بینی نسبت به آنان دارند. آنها سعی می‌کنند فرهنگ استعمارگر را تقلید کنند. چنین سیاهانی در درکشان از محیط اطراف، دائم از زاویه‌ی دید یک سفیدپوست خود را می‌نگرند. قانون این تجربه را اینچنین تبیین می‌کند:

در سرزمین سفیدها، فرد رنگین پوست با دشواری‌هایی در پرورش طرحواره جسمی خود مواجه می‌شود. درک از جسم صرفاً کنشی سلبی است، نوعی خودآگاهی سوم

شخص. جسم را فصایی آکنده از تزلزل مسلم احاطه می کند... این طور به نظر می رسد که این طرحواره جسم من به عنوان خویشتن من است که درون دنیایی مکانی و زمانی آرام آرام شکل می گیرد... ساختار بندی معینی از خود من و دنیاست، معین از این جهت که دیالکتیکی واقعی بین جسم من و جهان پیرامون است (۸۳).

رونی شدن احساس حقارت وقتی ناشی از جدایی از ابژه عشق باشد، به مفهوم ماخولیای فروید نزدیک می شود. در "ماتم و ماخولیا" فروید «ماتم» را چنین تعریف می کند: "سوگواری یا ماتم کراماً معادل واکنش به از دست دادن یک عزیز، یا واکنش به از دست رفتن ایده‌های تجریدی است که جایگزین او شده است، نظیر ایده سرزمین پدری، آزادی، آرمان، و غیره (Freud, "Mourning and Melancholia 1"). فروید در توصیف «ماخولیا» به این نکته اشاره می کند که این یکی نیز در بسیاری از موارد مشابه ماتم است ولی در مورد لیبیدو و خود تفاوت‌هایی بارز وجود دارد (۲). از نظر فروید، دو مفهوم ماتم و ماخولیا از یک منشاء به وجود می آیند که همان گسست از ابژه عشقی است. در ماتم، نهایتاً فرد به این نتیجه می رسد که لیبیدو باید به سمت ابژه‌ای دیگر برود، ولی در ماخولیا "لیبیدوی آزاد و بی‌رابطه به ابژه‌ای دیگر منتقل یا جابه جا نگشته، بلکه به درون نفس یا خود پس کشیده شده است" (۵). تفاوت بارز این دو در این است که در ماخولیا گونه‌ای از "مختل شدن حس توجه و احترام به نفس" روی می دهد که سبب می شود خود "ضعیف و تهی" شود (۲). به عبارت دیگر، خود فرد در آستانه فروپاشی قرار می گیرد. فرد ماخولیایی به واپس‌زنی ابژه‌ی عشقی در ناهشیار خویش می پردازد و همین باعث افسردگی می شود.

با در نظر گرفتن رابطه‌ی مفاهیم پوستی‌سازی فانون و ماخولیای فروید می توان به این نتیجه رسید که جدایی از ابژه عشقی که در این داستان سرزمین مادری است، نه تنها باعث تحقیر نفس و بریدن از ارزش‌های بومی سیاهان در لندن‌های غریب می شود، بلکه آنان را دچار نوعی حس گمگشتگی و افسردگی می سازد، که در بخش‌های بعدی به آن پرداخته خواهد شد.

۴. حقیقت سیاه‌پوست بودن، خویشتن دوگانه، و فروپاشی روانی

رمان لندن‌های غریب، تصویرگر دنیاهای کوچک و تک افتاده جمعی سیاه‌پوست است که اغلب مرد هستند و ذهنشان درگیر دوگانه وطن و غربت است. تقابل وطن و غربت

1. Libido

نمونه بارز تلاش نافرجام ذهن ناهشیار برای جایگزین کردن ابژه عشقی است، تلاشی که جز ایجاد توهم و افسردگی بیشتر چیزی برای شخصیت‌های داستان ندارد. داستان با ایستگاه واترلو^۱ آغاز می‌شود که خود نقطه تلاقی سرزمین روستایی مادری و غربت کلان‌شهریست. تصادفی نیست که موزز، که خود مظهر تمنای رویاپردازانه وطن است، دیگر شخصیت‌های هموطن را به دنیای سفید معرفی می‌کند. مردان سیاه پوستی که روز به روز بر تعدادشان در لندن افزوده می‌شود، همگی تجلی خویشتنی هستند که تصویر یافتن ابژه عشقی را در دیگر سیاهانی می‌جوید که دنیای سفید را پیش از او تجربه کرده‌اند. با این وجود، تصویری که در سیاه‌پوست دیگری می‌جویند، در هم ریخته و چندتکه است. میل وافر موزز به وطن بارها بروز می‌کند و او را تبدیل به پیچیده‌ترین شخصیت داستان می‌سازد، به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد "برخلاف دیگر دوستان کاراییبی‌اش که آنچنان غرق در سختی‌های زندگی روزمره شده‌اند که دیگر مجال اندیشیدن به آن را ندارند، موزز اهل رصد کردن و تفکر است تا عمل کردن" (Kalliney 137). او نمی‌تواند گره کور دوتکه شدن بین ذهن هشیار و ناهشیار را بگشاید چون در وجودش احساس غربت جایش را به ماخولیا داده، و از این رو جملات نوستالژیک او بیشتر به توهم می‌مانند. خویشتن از هم گسسته موزز آن‌گاه پدیدار می‌شود که از دوستان کاراییبی‌اش در باره وطن و هموطنانش می‌پرسد. وقتی موزز شروع به صحبت از ترینیداد می‌کند، گذر زمان را از یاد می‌برد چرا که ابژه عشقی، که در واقع وطن اوست، ناگهان برای لحظه‌ای در درونش ظاهر می‌شود. شب اول ورود گلهد^۲، موزز ابتدا ساکت می‌ماند، ولی ناگهان وقتی گلهد نام‌هایی آشنا بر زبان می‌آورد، تغییر موضع می‌دهد: "موزز یهو حس نوستالژی‌ش گل کرد و حالا که به دوست ترینیدادی پیدا کرده بود به ریز باهاس گل می‌گفت و گل می‌شنفت تا اینکه چشمای جفتشون رو خواب گرفت" (Selvon 37).

مروری بر آنچه در لندن بر موزز گذشته، حکایت از تجربه‌های نژادپرستانه‌ای است که دلسردی او را از آنجا بیشتر کرده است. به عنوان مثال، هنگام کار در راه آهن، کارگران سفیدپوست از اینکه موزز با آنها کار می‌کند، ناراضی هستند و اعتراض می‌کنند که اگر او اخراج نشود، دیگر کار نخواهند کرد (Selvon 39). موزز در تقابل با سفیدها احساس دیگری بودن دارد. این نکته که مردم انگلیس نسبت به مردمان هند غربی^۳ (کاراییب) تصور نامطلوبی دارند، و از اینکه سیاهان برای کار به آنجا بیایند، حس بدی دارند در

1. Waterloo station

2. Galahad

3. West Indies

گفتگوهای او با دوستانش همواره به چشم می‌خورد. او می‌داند تصور ایده‌آل سیاهان از لندن بی‌اساس است، تصویری که البته هم انگلیسی‌ها و هم مهاجران هند غربی که مدت مدیدی است در انگلیس زندگی می‌کنند، مورد سوال قرار می‌دهند. وقتی موزز برای خوشامدگویی به گلهد تازه وارد به ایستگاه واترلو می‌رود، "احساس غربت شدیدی" می‌کند "که هرگز در طول این نه، ده سالی که در این کشور بوده نداشت" (۲۵). کمی بعد مشخص می‌شود که او به این باور رسیده که دیگر باید به سرزمین مادری برگشت، هرچند هیچ‌گاه این کار را انجام نمی‌دهد.

آگاهی موزز از تعصب انگلیسی‌ها نسبت به سیاهان، ذهن موزز را تسخیر می‌کند، طوری که آن را با همه تازه واردها در میان می‌گذارد: "...تا جایی که می‌دونم، اونها از اینکه ما تو کار جلو بزنیم می‌ترسن هرچند هیچ‌وقت اتفاق نمیفته. یه چیز دیگه هم هست، اونم این که اونها اصلا از سیاه جماعت خوششون نیما، نپرس چرا، چون بزرگتر از منم تو جوابش موندن" (Selvon 37). سخنان موزز به ریشه‌های تعصب سفیدها نسبت به سیاه‌پوستان اشاره دارد. این موضوعی است که در سیستم اجرایی انگلستان نیز به چشم می‌خورد. در صحنه کلیدی وزارت کار، گلهد از نژادپرستی نهادینه در بریتانیا رمزگشایی می‌کند: "تو پرونده همه بچه‌ها بالای صفحه با خط قرمز نوشته: ج...، ا...، س... معنیش میشه اهل جاماییکا و سیاه پوست... فکرشو بکن یه جای خالی پیدا بشه و یه نفر نیاز داشته باشن. قبل از اینکه کسی رو بفرستن، اول می‌پرسن سیاه می‌خوان یا نه بعد کارگر می‌فرستن" (۴۶). در صحنه پردازی‌های اینچینی است که سلوون را نویسنده‌ای درمی‌یابیم که اساساً جامعه سفید را پذیرای رنگین‌پوستان نمی‌بیند. شخصیت‌هایی نیز که خلق می‌کند، بیش از آنکه برای بهبود شرایط خود در چنین جامعه‌ای تلاش کنند، منفعل و تقدیرگرا هستند.

موزز لندن را "شهری دلگیر و ناخوشایند" می‌داند و چنین ادعا می‌کند که آرزویش این است که روزی چنان ثروتمند شود که بتواند به "روستایی کوچک" در جزایر کاراییب برود و باقی عمرش را آنجا سر کند (Selvon 130). ذهنیتی که سلوون از موزز ارائه می‌دهد، باور به گم شدن سیاهان در دنیای سفیدهاست: "او نوعی سرگردانی بزرگ، نوعی نوسان شدید و بی‌پایان حس می‌کرد که همواره او را در یک نقطه می‌خکوب می‌کرد. گویی شوربختی بر فراز همه سیاهان سرزمین سایه افکنده بود. گویی او در

میان میلیون‌ها سفید پوست ناخشنود صورت‌های سیاهی میدید که گهگاه سربر آورده و دوباره ناپدید می‌شدند... مبهوت و نومید" (۱۴۱). اینکه چرا موزز با وجود ناراضایتی از زندگی در لندن، حاضر به ترک آن نیست، نه تنها ذهن خواننده بلکه دیگر شخصیت‌های داستان را نیز به خود مشغول می‌کند. هرچه دوستان موزز از او علت را می‌پرسند، او هیچ‌گاه پاسخ مشخصی نمی‌دهد. هر چه داستان پیش می‌رود، خواننده به این باور می‌رسد که او نمی‌خواهد به وطن برگردد. تردید‌های بی‌پایان موزز برای ماندن در لندن یا بازگشت به وطن یادآور شخصیت هملت شکسپیر است که همواره بین اندیشیدن و عمل کردن سردرگم است. با این وجود، آن‌گونه که فانون می‌گوید، ماندن در دنیای سفید برای سیاهان یک مزیت به حساب می‌آید چرا که آنان را از سیاهان وطنی جدا کرده و به خیالشان هم‌طراز سفیدپوستان می‌کند (Fanon 115).

هرچند تاثیر ناخودآگاه در موزز به توهم تمام عیار نمی‌انجامد، تجربیات ذهنی برخی دیگر از سیاهان به شیزوفرنی و پارانوئیا نزدیک می‌شود به گونه‌ای که نشانگر پریشانی و سردرگمی شدید آنهاست. به عنوان مثال، کپ^۱ نوعی زندگی تکراری و خسته‌کننده دارد، و دائم رویاهای وهم‌آلود تجربه می‌کند:

تازه بدتر، شب‌ها یهو از خواب پا میشه و می‌گه یه کفتر سفید داره بالای تختش پرواز می‌کنه.

موزز می‌گه "من که کفتری نمی‌بینم."

کپ میره زیر پتو: "دارم میگم من با همین چشمام دیدمش! شاید روح بابامه که از نیجریه اومده اینجا."

یه شب دیگه کپ موزز رو بیدار می‌کنه و بهش می‌گه: "باور کن، یه فرشته دیدم داشت

بالای سرم چنگ می‌زد." (Selvon 150)

چنین تلاطم‌های ناگهانی که نشان از تغییر حالت ذهن به جنون و توهم دارد، از پس زدن نفس^۲ در سیاه‌پوستان حکایت دارد، تا شاید فرد در نوعی دگردیسی از پوست سیاهش رهایی یابد: "وقتی فرد سیاه‌پوست با دنیای سفید ارتباط برقرار می‌کند، نوعی کنش حساسیت برانگیز رخ می‌دهد. اگر ساختار روانی ضعیف باشد، فروپاشی نفس گریزناپذیر است. فرد سیاه‌پوست از رفتار کنش‌گرایانه دست می‌کشد. هدف از چنین رفتاری، دیگری (در پوشش سفید) است چرا که تنها دیگری می‌تواند به او ارزش ببخشد"

1. Cap

2. Ego-withdrawal

(Fanon 119).

دنیای سرشار از توهم شخصیت‌های رمان سلوون به موزز و کپ ختم نمی‌شود. بیگ سیتی^۱ هم از جمله افرادیست که در دنیای وهم و خیال زندگی می‌کند. سایه توهم در او به حدی است که واقعیت در ذهن او رنگ باخته و تمام رؤیاهایش را واقعیت می‌داند. گاهی اوقات نزد موزز می‌آید و به او می‌گوید با "سرکار علیه—" یا "علیحضرت—" قرار داشته و یا در جمع "کله گنده ها[یی]"^۲ بوده که "فقط میشه اسمشون رو در ایونینگ استرند^۳ پیدا کرد" (Selvon 101). سوی دیگر رویکردازی ذهن متوهم را باید در افکار مشابه پارانویا و در دیگر شخصیت‌های داستان دید. این امر، به‌خصوص در لوییز^۴ دیده می‌شود که همسرش را خیانت‌کاری می‌داند که روابط خیابانی دارد و در نبود او عشقبازی می‌کند. او بارها در مورد اگنس^۵ توهم سرایی می‌کند:

"من می‌دونم کیه... همون یارویی که همش با موتور دور خونه ما می‌چرخه." شبی دیگر می‌گوید: "من چطور بگم که باور کنید من یه یارو رو می‌بینم که ماشین هم داره."
لوییز فکر و ذکرش این است که وقتی خودش دارد خرچمالی می‌کند، زنش چه کارها که نمی‌کند. (Selvon 68-69)

با در نظر گرفتن این نکته که همگی شخصیت‌های مهم رمان لندن‌های غریب در روایتشان از زندگی در لندن دچار نوعی دوگانگی هستند، می‌توان به خوبی به شکاف بین آنان و ابژه عشقی وطن پی‌برد. در برخی از سیاه‌پوستان داستان این رفتار به ماخولیا نزدیک می‌شود، چون تجربه آنان از دنیای سفید هرگز نمی‌تواند جایگزین سرزمین مادریشان شود. پس زدن نفس در غالب شخصیت‌های داستان باعث تشویش ذهن آنان می‌شود و توازن ذهن هشیار و ناهشیار را مختل می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت سلوون در ترسیم شخصیت‌های این رمان در راستای سایر عناصر داستانی عمل نکرده و بیشتر جمعی را خلق کرده که بیش از آنکه رو به جلو حرکت کنند، در گذشته گرفتار مانده‌اند.

۵. تمایلات سفید و سردرگمی جسمی

سیاهان تازه وارد اغلب به محض ورود به ایستگاه واترلو با خوشامد گویی فردی

1. Big City

2. Evening Strand

3. Lewis

4. Agnes

5. Brixton

جاماییکایی مواجه می‌شوند. او خانه‌هایی در بریکستون^۱ دارد که به آنان اجاره می‌دهد. این جاماییکایی همواره در مورد چگونگی رفتار سفیدپوست‌ها با سیاهان، با گفتن اینکه "اینجایی‌ها اونقدرهام متعصب نیستن"، آنها را تشویق به ماندن می‌کند (Selvon 28). این جمله کنایه‌آمیز که شاید به قصد قوت قلب رنگین‌پوستان باشد، به‌طور ضمنی از دشواری زندگی در جامعه‌ای که به چشم دیگری به آنها می‌نگرد، حکایت دارد. در لندن، سیاهان تمایلات جنسی متفاوتی نسبت به سرزمین مادری تجربه می‌کنند که بر این سختی‌ها می‌افزاید. بخش مهمی از رمان به تمایل شخصیت‌های داستان به زنان سفید و تلاششان برای به دست آوردن آنان است. سلوون همانند تصاویر کلیشه‌ای سفیدپوستان از سیاهان، کپ را فردی با تمایلات جنسی افراطی نشان می‌دهد که بیش از هر فرد دیگری این موارد را تجربه می‌کند. کپ تلاش می‌کند با زانی سفید از ملیت‌های گوناگون ازدواج کند و هرچند در ابتدا ناکام می‌ماند، نهایتاً با زنی فرانسوی ازدواج می‌کند. این همان چیزی است که فرانتس فانون "اسطوره جنسی" و "شیفتگی به بدن سفید" می‌خواند و بر این باور است که "توسط ذهنیت بیگانه پرور پدید می‌آید" (119 Fanon). فانون ریشه اسطوره جنسی را در ناهشیار سیاهان جستجو می‌کند، و در مورد ذهنیت سیاهان در مورد زن سفیدپوست چنین می‌گوید: "[زن سفیدپوست] با معاشقه به من می‌فهماند که سزاوار عشق سفیدها هستم. من چون یک مرد سفیدپوست دوست داشته می‌شوم. من سفید پوستم. عشق او مرا به مسیر باشکوهی که همانا به رسمیت شناخته شدن تمام و کمال است، هدایت می‌کند" (45 Fanon). مرد سیاه‌پوست بر این باور است که با ازدواج با زن سفیدپوست با "فرهنگ سفید، زیبایی سفید، و سپیدی سفید" پیوند می‌خورد (45 Fanon). این استدلال فانون، همانی است که توسط تنتی^۲، یکی از معدود زنان سیاه‌پوست داستان، مطرح می‌شود: "دخترهای سفید... شما واسه همین‌ها میان لندن. دخترای جنس خودتون زیاد به کارتون میان، فقط دخترای سفید... فقط اونا لیاقت شما رو دارن (150 Selvon). در این میان، منتقدان آثار سلوون نظرات متفاوتی ارائه می‌دهند. از نظر برخی، چنین تمایلاتی ناشی از "نیاز به بومی کردن (سیاه‌سازی) محیطی غریب و نامهربان" است (124 Sallick)، ولی برخی دیگر تمایلات این‌چنینی را "توانمند کننده و رضایت بخش" نمی‌داند (184 Donnell). آنچه در این بین به وضوح به چشم می‌خورد سردرگمی شخصیت‌های مرد داستان و تلاش بی‌حاصل آنان برای پیوند

خوردن با فرهنگ سفید است.

می‌توان گفت تمایل ناهشیار مردان سیاه‌پوست برای سرکردن زندگی با زنان سفید را باید در آنچه فانون تحقیر نفس^۱ می‌نامد، دانست (Page 36). بی‌توجهی و عدم مسوولیت‌پذیری برای زندگی با زنان هم‌رنگ و تشکیل خانواده با آنان را باید در عدم درک متوازن در ناهشیار مردان سیاه‌پوست از دنیای سفید و نیز عقب افتادگی دنیای سیاهان و تمایلشان به سفیدپوستان دانست. از نظر فانون، "قردی که از نردبان ترقی جامعه سفید و متمدن بالا می‌رود، در پهنه خیال خانواده‌اش را که سیاه و بدوی می‌داند، پس می‌زند" (Fanon 115). در بین سیاهان داستان، پوست سیاه به‌حدی ناخوشایند است که بارت^۲ نیز که رنگین‌پوست است تلاش می‌کند خود را از آنان جدا بداند: "من با این پسرها هستم ولی ما مثل هم نیستیم، رنگ پوستمو نگاه کن" (Selvon 63). با این وجود، برای سفیدها مهم نیست پوست چه‌رنگ باشد. بارت نیز بارها مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد و وقتی درمی‌یابد سفیدها او را نیز به چشم دیگری می‌بینند، دیگر خودش را از دوستانش جدا نمی‌داند. یکی از نمونه‌های بارز این اتفاقات وقتی رخ می‌دهد که بارت به خیال ازدواج قریب‌الوقوع به خانه دختری انگلیسی می‌رود. پدر دختر بی‌هیچ ملاحظه‌ای بارت را بیرون می‌کند چون هیچ تمایلی برای داشتن نوه‌هایی با موی مجعد و رنگ سیاه ندارد (Selvon 65-63). بنابراین، در اغلب موارد، اصرار شخصیت‌های داستان بر نزدیک شدن به زنان سفید به عنوان ترفندی برای راه‌یافتن به جمع سفیدها نافرجام می‌ماند. شاید بتوان گفت یکی از ناامیدکننده‌ترین صحنه‌های داستان در نیمه دوم رمان رخ می‌دهد؛ صحنه‌ای که پوستی‌سازی تحقیر را به‌خوبی نشان می‌دهد. گلهد آشکارا برای تغییر رنگ پوستش آرزو می‌کند و اینجاست که تمایلات ذهن ناهشیار خود را نمایان می‌سازد:

گلهد یه نگاه به دستش میدازه و شروع می‌کنه به حرف زدن با دستش، و میگه آهای پوست همش تقصیر توئه. لعنتی، آخه حالا که نمی‌تونستی سفید شی، نمیشد آبی بشی یا مثلاً قرمز یا سبز؟ همه آتیشا از گور تو بلند میشه. مقصر من نیستم، میدونی، تو مقصری! من کاری نمی‌کنم که مردم عصبانی بشن، تویی همش! یه نگاه به خودت بنداز، حسابی سیاهی و معصوم ولی هر چی بدبختی تو دنیاست باعثش تویی... ای خدا، چرا

نمیشه رنگ پوستو عوض کرد. (Selvon 89-88).

1. Self-contempt

2. Bart

در دیگر افراد داستان تمایل به پوست سفید به‌گونه‌ای دیگر و در قالب شیفتگی به تمدن و فرهنگ سفید ظهور می‌کند. به‌عنوان نمونه، بیگ سیتی تمایزی آشکار بین جزیره-روستاهای وطنی و شهرهای مدرن غرب قائل می‌شود و تمام دغدغه‌اش را دیدار از آن شهرها می‌داند. او زندگی را در "نیویورک، لندن یا پاریس" می‌بیند، و ترینیداد را "بیغوله [ای]"^۱ بیش نمی‌داند (Selvon 94). دیگر شخصیت رمان که سودای سفید شدن دارد، هریس^۲ است که شیفته "رسوم انگلیسی" است، و از این رو، "مثل یک انگلیسی، برای رفتن سر کار کلاه لبه‌دار سر می‌گذاشت، چتر دست می‌گرفت، کیف دستی زیر بغل داشت و روزنامه تایمز^۳ را تا شده در جیبش" (۱۱۱). هریس ادعا می‌کند با بزرگان لندن حشر و نشر دارد، و وقتی شروع به انگلیسی حرف زدن می‌کند، تمام وجودش را می‌گذارد تا مثل انگلیسی‌ها صحبت کند. او دوستان سیاه خود را "مایه آبروریزی" می‌داند و از اینکه با آنان در ارتباط است، شرم دارد (۱۱۸). بنابراین، در لندن‌های غریب سوژه سیاه سعی می‌کند با نزدیک شدن به ارزش‌های فرهنگی سفیدها، یکی از آنان شود. در این میان، تحقیر نفس و اسطوره سازی‌های سفید نقشی کلیدی در دامن زدن به تلاش نافرجام سیاه‌پوستان دارند.

مورد دیگری که برای شخصیت‌های سیاهپوست داستان مشکل‌ساز است، ساخت بدن و تشخیص موقعیت است. بدن فرد سیاه‌پوست که از ریشه‌های سرزمین آبا و اجدادی فاصله گرفته، در کلان‌شهر لندن گم می‌شود. در بخش‌های آغازین رمان، گلهد که از ساختار بدنی عجیبی برخوردار است، به خواننده معرفی می‌شود. او که در یک شامگاه سرد زمستانی وارد لندن می‌شود، چنان رفتار می‌کند که گویی سرما را حس نمی‌کند. او زمستان لندن را زمستان نمی‌داند و بیشتر احساس گرما می‌کند تا سرما. لباس‌هایی که در زمستان به تن می‌کند، تابستانی است، و برعکس، در تابستان لباس گرم می‌پوشد. ساختار جسمی گلهد به حدی متفاوت است که سلوون گاهی اوقات از واژه «گونه»^۴ برای توصیفش استفاده می‌کند. گلهد که از مواجهه با هر چیزی در لندن شگفت‌زده می‌شود، شروع به پرسیدن سوالات گوناگون می‌کند: از مترو گرفته تا علت نام‌گذاری مکان‌ها، و نحوه پرداخت کرایه تاکسی و غیره. صبح پس از رسیدن به موز می‌گوید: "می‌خوام خودمو پیدا کنم" (Selvon 40). فرایند تشخیص موقعیت در بخش دوم رمان اتفاق می‌افتد، و گلهد تلاش می‌کند خود را با محیط غریب لندن آشنا کند. بر خلاف

1. Harris

2. The Times

3. Specimen

انتظارش، جهت‌یابی خوب پیش نمی‌رود. گله‌د گمان می‌کند، گم شده است و نزد موزز برمی‌گردد (Joseph 88). درست همان لحظه‌ای که گله‌د در لندن تنها می‌شود، در درونش نوعی گذر از حس بی‌نیازی به وابستگی رخ می‌دهد. او مردم لندن را چنان مشغول کارشان می‌یابد که حتی به خود جرات نمی‌دهد جلو رفته و از آنان مسیرش را بپرسد. گله‌د وقتی می‌بیند همه مردم یا در حال انجام کاری هستند، و یا در حال رفتن به جایی و خودش بیهوده قدم برمی‌دارد، حیرت می‌کند. فرایند جهت‌یابی او شامل خیره شدن به مردم، خیابان‌ها، و نیز آسمان می‌شود: "گله‌د هیچ وقت خورشید رو اینجوری ندیده بود. اصلا گرما نداشت، مَث‌یه پرتقال نیم‌رس وسط آسمون جا خوش کرده بود" (Selvon 42). گله‌د حالتی پریشان تجربه می‌کند که حاکی از سرگردانی و خویشستن خُرد شده اوست. برای چیره شدن بر چنین فضایی، تنتی درفرایند تشخیص موقعیت، رویکردی محافظه‌کارانه دنبال می‌کند. این‌گونه به نظر می‌رسد که او قادر به "تغییر محیط برای سازگاری با ارزش‌ها و نیازهای خود" است (Dyer 123). وقتی ما^۱ به او می‌گویید که چرا با مترو سری به "فروشگاه‌های بزرگ در خیابان آکسفورد" نمی‌زند، می‌گوید ترجیح می‌دهد همین جا که هست، بماند (Selvon 80). او ترجیح می‌دهد مکان‌های کوچکی مانند هرو رود^۲ را به خانه خود تبدیل کند. برای حصول این هدف، تنتی تا جایی که می‌تواند شیوه زندگی بومی خود را در لندن دنبال می‌کند. او با انگلیسی‌ها ارتباط برقرار می‌کند و با هم محله‌ای‌ها دوست می‌شود. با این وجود، حتی او نیز وقتی راهی محل کار ما می‌شود، دچار اضطراب می‌شود و این نه به خاطر گم شدن بلکه به خاطر ترس از اتوبوس‌های لندن است: "اصلا از این اتوبوس‌های لندنی خوشم نمیاد... انقدر بلند هستن که هر لحظه می‌گم آلانه که چپ شن" (۸۲). او اگرچه موفق می‌شود بدون استفاده از اتوبوس به محل کار ما برسد، در برگشت راهش را پیدا نمی‌کند و ناچار اتوبوس سوار می‌شود: "به حدی ترسیده بود که حتی جرات نمی‌کرد از پنجره بیرون را نگاه کند..." (۸۳). واکنش ذهنی رنگین‌پوستان داستان لندن‌های غریب در مواجهه با پیچیدگی‌های زندگی در لندن چیزی جز اضطراب و سرگشتگی نیست. آنها غالباً برای یافتن راهشان به دشواری برمی‌خورند و قادر به آمیخته شدن با محیط متفاوت این شهر نیستند.

1. Ma

2. Harrow Road

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد با تمرکز بر ذهنیت، جسم، و خویشتن در شخصیت‌های سیاه رمان لندن‌های غریب به لایه‌های درونی آنان و نیز ریشه‌های تحقیر نفس در آنان پرداخته شود. تجربه زندگی در محیط بیگانه و نامهربان لندن و ناتوانی سیاه‌پوستان در ایجاد ارتباط با چنین محیطی سبب تمایل شدید آنان به تغییر رنگ پوستشان می‌شود. آنچه در مورد این افراد ناامیدکننده به نظر می‌رسد، این است که آنان نه تنها تلاشی برای حفظ ارزش‌های فرهنگ سیاهان نمی‌کنند، بلکه بیشتر تلاش می‌کنند از هویت سیاه خود فاصله گرفته و به فرهنگ سفید روی آورند. اگر چه کوشش بسیاری می‌کنند تا با گردش در لندن با نقاط مختلف آن آشنا شوند، ولی ترس از گم شدن و مکان‌های غریب این شهر آنان را متوقف می‌سازد. به نظر می‌رسد آنان نوعی تجربه جمعی دارند که سرشار از حس گمشدگی و اضطراب است و شاید تنها راه آنان پناه بردن به همان حلقه‌های سیاه است که قبل از ورود به لندن داشته‌اند. بنابراین، می‌توان گفت هر چند طبق نظر برخی منتقدان، سلوون در ارائه روایتی نو از زندگی سیاهان در لندن موفق و البته خلاقانه عمل کرده، و از زبان و تکنیک‌های داستان نویسی متفاوت و مؤثری استفاده کرده، ولی تصویری که از شخصیت‌های سیاه می‌دهد، در همان مسیر حرکت نمی‌کند و تا حدی سبب دلسردی خوانندگانی که دغدغه‌های ضداستعماری دارند، می‌شود

Colored Subjectivities: Self, Mind, and Body in Selvon's *The Lonely Londoners*

Farzad Kolahjooei¹

Abstract

Introduction: *This paper depicts the lived experience of the black characters in Sam Selvon's *The Lonely Londoners* with regards to the concepts of self, mind, and body. Reading Selvon in the light of Fanonian concept of epidermalization and the Freudian notion of melancholia, the current research argues that the black immigrants suffer from a traumatic state of mind, which results in self-contempt, psychic disintegration, and physical disorientation. In its conversation with the current body of research on the topic, this paper foregrounds the black characters' sense of loss in the metropolitan life of London to eventually argue that Selvon's characterization*

1. Assistant Professor of Shahid Chamran University of Ahvaz.

moves in opposition to his empowering narrative techniques and linguistic strategies.

Background Studies

The confrontation of the colored immigrant with the white culture, which is the dominant feature of the novel, has been approached by various researchers. There have been considerable studies on Selvon's *The Lonely Londoners* in the past few decades highlighting various aspects of the novel including its language, form, and narrative structure among others.

In "The politics of migration and empire in Sam Selvon's *The Lonely Londoners*", Kenneth Usongo focuses on narrative structure and characterization in the novel. In his discussion, he argues that the episodic structure of the story corresponds to the absurd and aimless life of the colored characters. Usongo disapproves of the way the characters of the novel absorb the signs of the white culture since he believes, they instill "the myths of a superior civilization" and contribute to "a deep sense of cultural inferiority" for the immigrants (199).

In his "Black London: The politics of representation in Sam Selvon's *The Lonely Londoners*", Nick Bentley indicates that the use of stream of consciousness in the novel is part of Selvon's attempt to create a fresh form of discourse. He believes that Selvon manipulates the modernist narrative techniques to give them his touch. By doing so, he would be able to empower black people. The problem with the novel, Bentley suggests, is that its representation of black characters does not help Selvon's experimental method: "stereotypical representations of black identity" brings about an "ambivalence" which probably put Selvon's goals at risk ("The Politics of Migration" 45). In another research, Bentley argues that Selvon's "subversion of the [English] language" is successful in "empowering of the marginalized black subject" since it provides "what Mikhail Bakhtin would describe as an example of the heteroglossic function of narrative fiction" ("Form and Language" 77).

For Kristine N. Kelly, the wandering of the immigrant characters in London is a strategic approach to change their situation. She argues that Selvon's "London becomes a plane of action and interaction, a ground-level, mobile enactment on networked space" (68). This dynamic feature creates a space of becoming where the black immigrants could redefine their identity so that they revisit the seemingly essentialist conceptions of the hierarchic binary of black and white. Kelly generally disregards the alienation of the black characters in the white world of London and argues that their wanderings enable them to walk and obtain whatever has been denied to them. Rebecca Dyer opposes the novel's positive political overtones and its distressing ge-

ography and argues that such a contradictory approach while inventing a deviation from “proper” English, may not give black immigrants a real chance for changing their hard life (113). In its dialogue with the existing literature on the topic, the current research argues that the contradictory nature of the novel’s attitude towards the black people lacks the required strategies for their emancipation.

Methodology and Argument

This research primarily focuses on Franz Fanon’s theory of epidermalization as explicated in his *Black Skins, White Masks*. Fanon believes that epidermalization has become the essential part of the psyche of the black people which promotes the idea that they are essentially an inferior type wherever they go (4). Therefore, “[w]herever he goes, the Negro remains a Negro” (133). In the lived experience of the black people in the white world, it is obvious that they suffer from alienation and self-contempt; that is why they have an unconscious desire to emulate the white people and an “attempt at a hallucinatory whitening” (74).

Fanon’s epidermalization can be better understood in the light of the Freudian concept of melancholia. Freud defines melancholia as “a reaction to the loss of a loved object” or “an object loss which is withdrawn from consciousness” (245). Such a reformulation of perception results in “a turning away from reality...and a clinging to the object through the medium of a hallucinatory wishful psychosis (Freud 244). The characteristic feature of melancholia is that the melancholic person believes that such a loved-object loss is not an eternal separation, and therefore, he longs for a prospective reunion. The migrating subjectivities, uprooted from the rural Islands, in their transition to the metropolitan London, experience the most traumatic scenes of their lives, not because of war or any other disaster, but actually, because of the very alienation they encounter in the fractured world of London divided into little worlds.

Conclusion

Selvon’s characters experience a traumatic sense of loss, self-contempt, and alienation in the exilic world of London which necessitates an unconscious desire for changing the color of skin and the boys’ desire for the white women. The boys do not attempt to nigrify the white world since their actions suggest their escape from blackness; rather, they struggle to denigrify themselves by associating themselves with white people. While most of the current research approves Selvon’s experimentation with language and narrative form as a strategically political approach, his stereotypical characters do not promote such purposes. Rather, they boost the dominant white cultural conceptions of the black immigrants.

Keywords: *black subjectivity, self, orientation, epidermalization, body, mind, melancholia*

References

- Bentley, Nick. "Black London: The Politics of Representation in Sam Selvon's *The Lonely*
- *Londoners*." *Wasafiri*, vol. 18, no. 39, 18 Jul 2008, pp. 41-45. *Taylor & Francis Online*. DOI: 10.1080/02690050308589846. Accessed 15 Aug 2020.
- Bentley, Nick.. "Form and Language in Sam Selvon's *The Lonely Londoners*." *Ariel*, vol. 36, no. 3-4, 1 Jul 2005, pp. 67-84. Accessed 12 Aug 2020.
- Donnell, Alison. *Twentieth-Century Caribbean Literature: Critical Moments in Anglophone Literary History*. New York: Routledge, 2006.
- Dyer, Rebecca. "Immigration, Postwar London, and the Politics of Everyday Life in Sam
- Selvon's Fiction." *Cultural Critique*, no. 52, Fall 2002, pp. 108-144. DOI: <https://doi.org/10.1353/cul.2003.0006>. Accessed 7 May 2020.
- Fanon, Frantz. *Black Skins, White Masks*. Trans. Charles Lam Markmann. London: Pluto Press, 2008.
- Freud, Sigmund. *The Standard Edition of the Complete Psychological Works of Sigmund Freud*. (Vol XIV) Trans. James Strachey. London: The Hogarth Press, 1962.
- Hall, Donald E. *Subjectivity*. New York: Routledge, 2004.
- Joseph, Margaret Paul. *Caliban in Exile: The Outsider in Caribbean Fiction*. Westport: Greenwood Press, 1992.
- Kalliney, Peter J. *Commonwealth of Letters: British Literary Culture and the Emergence of Postcolonial Aesthetics*. New York: Oxford University Press, 2013.
- Kelly, Kristine N. "Nomadic London: Reading Wandering in Sam Selvon's *The Lonely Londoners* and Ben Okri's "Disparities."" *Ariel*, vol. 50, no. 1, Jan 2019, pp. 63-90. *Project Muse*. DOI: <https://doi.org/10.1353/ari.2019.0003>. Ac-

cessed 15 May 2020.

- Mansfield, Nick. *Subjectivity: Theories of the Self from Freud to Haraway*. Sydney: Allen & Unwin, 2000.
- Marriott, David. "Inventions of Existence: Sylvia Wynter, Frantz Fanon, Sociogeny, and the Damned." *CR: The New Centennial Review*, vol. 11, no.3, 3 November 2011 : pp. 45-89 . DOI: 10.1353/ncr.2012.0020. Accessed 5 May 2020.
- Page, Kezia. *Transnational Negotiations in Caribbean Diasporic Literature: Remitting the Text*. New York: Routledge, 2011.
- Roth, Priscilla. "Melancholia, Mourning, and the Countertransference." *On Freud's "Mourning and Melancholia"*, edited by Leticia Glocer Fiorini, Thierry Bokanowski, and Sergio Lewkowicz, London: International Psychoanalytical Association, 2007, pp. 37-55.
- Salick, Roydon. *The Novels of Samuels Selvon: A Critical Study*. Westport, Conn.: Greenwood Press, 2001.
- Selvon, Sam. *The Lonely Londoners*. Essex: Pearson Educational Limited, 2003.
- Usongo, Kenneth. "The Politics of Migration and Empire in Sam Selvon's *The Lonely Londoners*." *Journal of the African Literature Association*, vol. 12, no. 2, 18 Dec 2018, pp.180-200. *Taylor & Francis Online*. DOI:10.1080/21674736.2018.1515567. Accessed 5 Sep 2020.